

تحلیل مناسبات اخوان المسلمین و دولت‌های مصر از شکل‌گیری تا پایان ریاست جمهوری حسنی مبارک

پیمان زنگنه^۱

احمد بخشی^۲

چکیده

جنبش‌های اجتماعی و سیاسی، نوعی واکنش و پاسخ به تحولات سیاسی و اجتماعی محیطی و پیرامونی محسوب می‌شوند. در چنین فرآیندی، ممکن است ایدئولوژی‌های موجود به چالش کشیده شود و فضای جامعه دستخوش بحران گردد. بسیاری از جنبش‌های اسلامی برای برون‌رفت و پاسخ به وضعیت جدید، مبنای اصیل اسلامی را به عنوان پاسخ مطرح می‌کنند. اخوان المسلمین، به عنوان یکی از تأثیرگذارترین جنبش‌های اسلامی در دوره معاصر، در واکنش و پاسخ به تحولات جامعه اسلامی و به‌ویژه مصر نمایان شد و به صورت مرحله‌ای، از جنبشی اخلاقی به تشکیلاتی منسجم جهت تأثیرگذاری در این جامعه تبدیل گردید. چگونگی شکل‌گیری، ماهیت و فرازونشیب روابط اخوان المسلمین با دولت‌های مصر، سؤال این تحقیق می‌باشد. (پرسش)

این جنبش، در دوره‌ای به دنبال تحقق آرمان خلافت اسلامی در دنیای اسلام و ایجاد

۱. کارشناسی ارشد علوم سیاسی، مربی گروه علوم سیاسی دانشگاه بیرجند (نویسنده مسؤل):
P_zanganeh@birjand.ac.ir

۲. دکترای علوم سیاسی، دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه بیرجند: bakhshi@birjand.ac.ir
تاریخ دریافت: ۹۸/۷/۱۰ تاریخ پذیرش: ۹۸/۹/۱۱

حکومت اسلامی در مصر بود؛ اما در دوره دیگر، ضمن پابندی به آرمان‌های والای خویش، در صدد انطباق با شرایط جدید برآمد؛ به طوری که در دوره متأخر، برخلاف دوره - آرمان‌گرایی که میل چندانی به مشارکت در قدرت دولت نداشت، به سهیم شدن در ساختار رسمی قدرت در این کشور پرداخت. (فرضیه)

نوشتار حاضر، بر آن است تا مناسبات تعاملی یا تقابلی اخوان المسلمین با دولت‌های مصر از زمان شکل‌گیری تا پایان ریاست جمهوری حسنی مبارک را مورد بررسی قرار دهد. (هدف) کاربست نظریه اقدام جمعی و روش توصیفی و تحلیلی، شیوه انجام این پژوهش می‌باشد. (روش) مناسبات اخوان المسلمین و دولت‌های مصر، متأثر از عملکرد نیروهای داخلی، واکنش به تحولات منطقه‌ای و مداخله نیروی خارجی، گاهی به صورت قهرآمیز و تقابلی نمود یافته و گاهی هم به دلیل اشتراک در اهداف، اقدامات اصلاحی حکومت و به رسمیت شناختن گروه‌ها جهت مشارکت سیاسی، به شکل مسالمت‌آمیز جریان داشته است. (دست‌آورد)

واژگان کلیدی

اخوان المسلمین مصر، آرمان‌گرایی، عمل‌گرایی، تعامل و تقابل.

مقدمه

جنبش اسلام‌گرایی اخوان المسلمین، یکی از جنبش‌های اصیل دنیای اسلام در مصر است که به دلیل بروز شرایط بحرانی و پیدایش محرک‌های تسهیل‌کننده خشونت در این کشور، توسط حسن البنا در سال ۱۹۲۸ تأسیس شد. اگر نگاهی به سیر تحول سیاسی و تاریخی اخوان بیندازیم، دو الگوی عمده تحت عنوان «آرمان‌گرایی ایدئولوژیک» و «عمل‌گرایی واقع‌نگر» قابل شناسایی است. اخوان در دوره آرمان‌گرایی، شعارهایی مبنی بر وحدت اسلامی، استقرار خلافت اسلامی در دنیای اسلام و ایجاد حکومت اسلامی در مصر را مطرح کرد. در این دوره، روابط اخوان المسلمین با دولت‌های ملک فاروق و جمال عبدالناصر، عمدتاً مبتنی بر تقابل است. رویکرد این دولت‌ها نیز به گونه‌ای بود که این تقابل را تشدید می‌نمود؛ مثلاً رویکرد تعاملی فاروق با انگلیس، به منزله مداخله نیروی خارجی در امور مصر از سوی اخوان تفسیر می‌شد و یا اینکه رویکرد جمال عبدالناصر، ناسیونالیسم

سوسیال بود که با رویکرد اسلامی اخوان به‌شدت در تعارض بود. بر این اساس، اخوان در دوره زمامداری جمال عبدالناصر بر آن بود تا آرمان مورد نظرش، یعنی حکومت اسلامی را بر ناصر تحمیل نماید که او از پذیرش آن خوداری کرد؛ اما به دلیل تغییرات نسلی و تغییری که در ساختار تشکیلاتی اخوان به وقوع پیوست، هم‌زمان با دوره مرشدی عام عمر تلمسانی و استقلال اخوان المسلمین سودان از جنبش مرکز، یعنی مصر، دوره‌ای تحت عنوان «عمل-گرایی واقع‌نگر» در سیر تحول تاریخی این جنبش آغاز شد. اخوان در این دوره در مناسبات سیاسی و بازی قدرت در مصر شریک شد.

انور سادات نیز در این دوره به دلیل مقابله با چپ‌ها و ناصریست‌ها، بر آن بود تا از نیروی اخوان برای مقابله با آنها استفاده کند. این جنبش با استفاده از این فرصت، به مشارکت در ساختار سیاسی مصر پرداخت. در دوره مبارک نیز روابط اخوان با دولت وی ابتدا به دلیل واکنش نسبت به معاهده کمپ دیوید و ترور سادات، تقابلی بود؛ اما پس از آن، با تغییر در نظام بین‌الملل، رویکرد دولت وی نیز تغییر پیدا کرد؛ به طوری که در اواسط دهه ۱۹۹۰، به سوی همکاری و تعامل سوق پیدا کرد و با حوادث یازده سپتامبر ۲۰۱۱ نیز این رویه به تقابل تغییر جهت داد. به هر حال، تغییر ادبیات اخوان المسلمین در خصوص اسرائیل با وجود به رسمیت نشناختن آن، و نیز اعلام آمادگی برای گفت‌وگو با آمریکا با وجود انتقاد از سیاست خصمانه آن و بی‌اعتمادی نسبت به آمریکا در فاصله زمانی ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۷، از بارزترین ویژگی‌های دوره عمل‌گرایی اخوان می‌باشد.

سؤال اساسی این نوشتار، آن است که مناسبات اخوان المسلمین و دولت‌های مصر از بدو تأسیس تا دوران ریاست جمهوری مبارک، متأثر از چه متغیرهایی بوده است؟ و در قالب چه الگویی قابل تحلیل و بررسی است؟ فرضیه‌ای که در پاسخ به این سؤال مطرح می‌شود، آن است که مناسبات اخوان المسلمین و دولت‌های مصر، متأثر از متغیرهایی مانند: مداخله خارجی، بحران آفرینی رژیم صهیونیستی، تغییرات نسلی و ساختاری، تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی و واکنش دولت‌ها بر اساس دو الگوی آرمان‌گرایی و عمل‌گرایی، آمیزه‌ای از تعامل و تقابل می‌باشد. بنابراین، نوشتار پیش رو، بر آن است تا مناسبات اخوان المسلمین و دولت‌های مصر را با بهره‌گیری از نظریه اقدام جمعی مورد تحلیل و بررسی قرار دهد.

روش پژوهش

بر اساس نظریه اقدام جمعی که چارلز تیلی آن را مورد بررسی قرار داده، هرچه میزان بسیج در یک جمعیت یا سازمان بیشتر باشد، میزان کنش جمعی آن نیز بیشتر می‌شود؛ یعنی منابعی که هزینه می‌کند، کمتر شده و در نهایت، منافی که به دست می‌آورد، بیشتر می‌شود (تیلی، ۱۳۸۵: ۸۴). برخلاف نظریه اقدام جمعی که بر اساس انتخاب عقلایی و با در نظر گرفتن فایده و هزینه عمل می‌نماید، اقدام جمعی اسلامی را با تکیه صرف بر نظریه انتخاب حساب‌گرانه جمعی نمی‌توان تبیین کرد؛ چون در این نوع فعالیت‌ها، معمولاً زیان‌های مشارکت و اقدام جمعی، بیشتر از سود آنهاست. انگیزه مشارکت مسلمانان در گروه‌های اسلامی و دست زدن به اقدام جمعی اسلامی را باید در درون نظام اسلام و سنت تاریخی مسلمانان جست‌وجو کرد؛ به عبارت دیگر، نظام عقاید مسلمانان، زمینه را برای مشارکت افراد در اقدام جمعی اسلام‌گرایانه فراهم می‌کند (احمدی، ۱۳۷۷: ۷۰).

اگرچه نظام عقاید اسلامی، انگیزه اصلی را برای مشارکت افراد در جنبش‌های سیاسی و مذهبی و اقدام جمعی اسلامی فراهم می‌کند، اما شکل این اقدام جمعی و جهت‌گیری سیاسی آن، به‌ویژه در دست زدن به اقدامات خشونت‌بار یا مسالمت‌آمیز، همیشه یکسان نبوده است؛ مثلاً اخوان المسلمین و گروه‌های وابسته به آن در جهان عرب، تا اواخر دهه ۱۹۴۰ میلادی در اقدامات جمعی فرهنگی - سیاسی غیر خشونت‌بار درگیر بودند؛ ولی متعاقب جنگ فلسطین در ۱۹۴۸ و به‌ویژه پس از ۱۹۵۴، یعنی در اوایل سال‌های حکومت افسران آزاد، به سوی اقدامات جمعی خشونت‌بار گرایش پیدا کردند. تنها از اواسط دهه ۱۹۸۰ به بعد بود که جناح طرفدار گرایش اعتدال در جنبش‌های اسلامی، توانست بر صحنه سیاسی مسلط شود و به تدریج به جریان اصلی، نه تنها در مصر، بلکه در سایر نقاط خاورمیانه، به‌خصوص جهان عرب تبدیل شود. این تحول از اقدام جمعی رادیکال اسلامی به اقدام جمعی مسالمت‌آمیز، در کشورهایی نظیر: الجزایر، لبنان، اردن، عربستان، تونس، سودان و سایر نقاط جهان عرب روی داده است (همان: ۷۴-۷۰). بنابراین، عوامل سیاسی، فرهنگی و اقتصادی به همراه باورهای عقیدتی، محرک اصلی جنبش‌های اسلامی است که نوع واکنش آنها را از حیث قهرآمیزبودن یا مسالمت‌آمیز بودن نیز تعیین می‌کنند.

عوامل مؤثر بر اقدام جمعی

متغیرهای تسهیل‌کننده و کنترل‌کننده خشونت، از عمده‌ترین عوامل مؤثر بر اقدام جمعی هستند که در ذیل، مورد بررسی قرار می‌گیرند.

الف. متغیرهای تسهیل‌کننده خشونت

ترجیحات ارزشی و هنجاری، سنت‌ها و سوابق تاریخی، اقتدار سازمانی و نهادی، سکولاریسم، سرکوب و فشار و مداخله خارجی، از مهم‌ترین متغیرهای تسهیل‌کننده خشونت می‌باشند.

۱. ترجیحات ارزشی و هنجاری

بسیاری از گروه‌های اسلامی برای تأیید اقدامات قهرآمیز خود علیه دولت‌های مستقر در خاورمیانه، به آیاتی از قرآن توسل می‌جویند؛ به‌طوری‌که رایج‌ترین آیات مورد استفاده اسلام‌گرایان رادیکال به شرح زیر است:

- «فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ؛ پس، با پیشوایان کفر بجنگید؛

چراکه آنان را هیچ پیمانی نیست.» (توبه: ۱۲)؛

- «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ؛ با آنان بجنگید تا دیگر فتنه‌ای نباشد.» (بقره: ۱۹۳)؛

- «قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ؛ با آنان بجنگید تا خدا آنان را

به دست شما عذاب و رسوا کند و شما را بر ایشان پیروزی بخشد.» (توبه: ۱۴)؛

- «وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ؛ و چرا شما در

راه خدا [و در راه نجات] مردان و زنان و کودکان مستضعف نمی‌جنگید؟» (نساء: ۷۵)؛

- «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ... وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ؛ و در راه خدا، با

کسانی که با شما می‌جنگند، بجنگید... و هر کجا بر ایشان دست یافتید، آنان را بکشید.»

(بقره: ۱۹۰ و ۱۹۱).

۲. سنت‌ها و سوابق تاریخی

نمونه‌های تاریخی از اقدامات قهرآمیز مسلمانان در مبارزه با تجاوز بیگانگان غیرمسلمان یا حکام ظالم مسلمان که طی آن رهبران و پیشوایان اسلامی برای دفاع از اصول و عقاید ارزش‌های اسلام در برابر ظلم ایستادگی کرده و به ناچار به مبارزه قهرآمیز

متوسل شدند، برای جنبش‌های رادیکال بسیار الهام‌بخش بوده‌است؛ مثلاً مقاومت امام حسین علیه السلام و یارانش در برابر یزید، از نظر جنبش‌های شیعی معاصر، نمونه عالی مقاومت قهرآمیز در برابر رژیم‌های ظالم و غیرمؤمن بوده است. بسیاری از جنبش‌های سنی که به اقدامات جمعی خشونت‌بار علیه دولت‌های خاورمیانه مشغول بوده‌اند، پدیده جهاد را آن‌گونه که از سوی فقیهان اهل سنت جهت مبارزه با دشمنان داخلی یا خارجی تفسیر شده است، پذیرفته و مورد پذیرش قرار داده‌اند. در این راستا، از نظر سید قطب، مفهوم جاهلیت در قرن بیستم، جهانی و شامل مسلمانان و غیرمسلمانان می‌شود و تنها اقلیتی از آن مستثنا هستند که عمل به وظایف و مقتضیات دینی و تحقق حاکمیت الهی را برعهده دارند (السید، ۱۳۸۳: ۹۱).

۳. اقتدار سازمانی و نهادی

میزان پایگاه رهبری و سازمان، نقش مؤثری در تشویق اقدام جمعی قهرآمیز برعهده دارد. آن دسته از جنبش‌های اسلام‌گرای معاصر، مانند: سازمان آزادیبخش اسلامی، جماعة المسلمین و سازمان الجهاد در مصر یا حزب التحریر اسلامی در اردن که از ساختار سازمانی قوی و رهبری نیرومند برخوردار بوده‌اند، بیشتر از سایر گروه‌های اسلام‌گرا به اقدامات جمعی خشونت‌بار متوسل شده‌اند (همان).

۴. سکولاریسم

در پیش‌گرفتن سیاست‌های غیرمذهبی و سکولاریستی، اقدام جمعی اسلام‌گرایان به رویارویی قهرآمیز و خشونت‌بار را افزایش می‌دهد. در این راستا، آن دسته از رژیم‌های سیاسی عرب که سیاست‌های سکولار را پیشه خود کرده‌اند، بیشتر در معرض چالش اسلام‌گرایان رادیکال قرار گرفته‌اند.

۵. سرکوب و فشار

هرچه میزان برخورد دولت‌های خاور میانه‌ای با اسلام‌گرایان قهرآمیزتر باشد، تمایل به اقدامات جمعی خشونت‌بار در میان اعضا و طرفداران این جنبش‌ها افزایش می‌یابد. اگرچه ممکن است سیاست‌های فشار و سرکوب دولت‌ها، تأثیر منفی بر سطح اقدام جمعی خشونت‌بار بگذارد و آنها را کاهش دهد، اما این تأثیر، کوتاه‌مدت خواهد بود و در درازمدت به

افزایش میزان نارضایتی منجر می‌شود. به هر حال، ماهیت سیاست‌های دولت‌های خاورمیانه، اعم از کاربست سیاست سرکوب خشونت‌بار و همسازی و همکاری با جنبش‌های اسلام‌گرا، در رستاخیز و سقوط این جنبش‌ها بسیار مؤثر است (دکمجیان، ۱۳۸۳: ۲۸).

۶. مداخله خارجی

مداخله خارجی مستقیم یک قدرت خارجی در یک سرزمین اسلامی، بالاترین حد توسل به اقدام جمعی خشونت‌بار را که به شکل جهاد است، متبلور می‌سازد؛ مثلاً قیام مهدی سودانی در برابر جهاد علیه انگلستان در اواخر قرن نوزدهم، اعلام جهاد جنبش سنوسی در شمال آفریقا علیه متفقین و نیروهای ایتالیایی در اوایل قرن بیستم (موثقی، ۱۳۷۴: ۲۷۵-۲۱۵)، مبارزات مسلحانه اخوان المسلمین مصر علیه دولت مصر و نیروهای انگلیسی در منطقه کانال سوئز در اوایل ۱۹۵۲ (الحسنی، ۱۳۸۷: ۱۱۷) و پدیدار شدن حرکت‌های رادیکال سلفی در عراق و افغانستان، از بارزترین نمونه‌های واکنش اسلامی در مقابل هجوم نیروی خارجی می‌باشند.

ب. متغیرهای کنترل‌کننده اقدام جمعی خشونت‌بار

این متغیرها، مانند: مشارکت سیاسی، اصلاحات و توسعه اقتصادی، سیاست‌های وحدت‌گرایانه و مسئله فلسطین، کنترل‌کننده خشونت هستند که اقدامات خشونت‌بار گروه‌های اسلام‌گرا را کاهش می‌دهند. در ذیل، هریک از این متغیرها مورد بررسی قرار می‌گیرند.

۱. مشارکت سیاسی

وجود مشارکت واقعی، انتخاب آزاد در سطوح گوناگون برای نهادهای قانون‌گذاری و اجرایی و رقابت‌گرایی‌ها و احزاب سیاسی در صحنه اجتماع و در یک کلام وجود یک جامعه مدنی فعال و پویا، سطح خشونت را در اقدام جمعی اسلام‌گرایانه کاهش می‌دهد (احمدی، ۱۳۷۷: ۸۱)؛ اما اعمال محدودیت در فرآیند مشارکت سیاسی از سوی دولت‌ها، ضمن بی‌اثر ساختن اصل مشارکت در نظام سیاسی و تضعیف روحیه اعتماد و افزایش بی‌تفاوتی مردم و گروه‌های سیاسی نسبت به سیاست (قوام، ۱۳۷۹: ۶۸)، آنها را به سوی اقدام جمعی خشونت‌بار سوق می‌دهد. تجربه جبهه نجات اسلامی الجزایر قبل از سرکوب ۱۹۹۱، بیانگر

تأثیر آشکار مشارکت سیاسی در مسالمت‌آمیز بودن اقدام جمعی گروه‌های اسلام‌گراست؛ ولی تحولات بعد از سرکوب ۱۹۹۱، نشانگر میل اسلام‌گرایان و به‌ویژه عناصر رادیکال آن، به خشونت جمعی به عنوان تنها راه مقابله با دولت نظامی الجزایر بود (اسپوزیتو و وال، ۱۳۹۰: ۱۸).

۲. اصلاحات و توسعه اقتصادی

سیاست‌های اقتصادی مبتنی بر تأمین رفاه اجتماعی از سوی دولت‌ها، گرایش آنان به سوی کاهش فاصله میان فقیر و غنی، فقدان فساد مالی میان نخبگان حاکم و توزیع عادلانه و برابر منابع و ثروت عمومی در جامعه، سطح اقدامات جمعی خشونت‌گرایانه را کاهش می‌دهد. برعکس، در نبود این عوامل و سیاست‌ها، اقدام جمعی خشونت‌بار امکان رشد بیشتری پیدا می‌کند.

۳. سیاست‌های وحدت‌گرایانه

تجربه نشان داده است که هرگونه تعهد واقعی نسبت به وحدت جوامع عربی، سطح اقدام خشونت‌بار اسلام‌گرایانه را کاهش می‌دهد. بهترین مثال در این باره، سیاست‌های پان عربی ناصر و تجربه جمهوری متحده عربی (وحدت مصر و سوریه) بود که طی آن، جنبش‌های اسلامی مصر و سوریه فعالیت‌های خود را علیه جمهوری متحده عرب متوقف کرده بودند (احمدی، ۱۳۷۷: ۸۲).

۴. مسئله فلسطین

تعهد دولت‌های خاورمیانه به آرمان فلسطین، به تقویت پایه‌های مشروعیت آنها منجر شده و سطح اقدامات جمعی خشونت‌بار اسلام‌گرایان را کاهش می‌دهد؛ اما هرگونه برقراری روابط دوستانه با اسرائیل، واکنش اسلام‌گرایان را در پی داشته و عمل جمعی خشونت‌بار را موجه می‌نمود؛ مثلاً امضای توافقنامه کمپ دیوید که مورد تصویب اسرائیل و مصر قرار گرفت و به موجب آن، اسرائیل از صحرای سینا عقب نشست و در عوض به آبراه سوئز دست یافت (کارتر، ۱۳۸۸: ۱۶)، واکنش جمعی خشونت‌بار اسلام‌گرایانه را به صورت ترور انور سادات در پی داشت.

سیر تحول تاریخی و ایدئولوژیکی اخوان المسلمین

سیر تحول تاریخی و ایدئولوژیکی این جنبش، در قالب دو الگوی «آرمان‌گرایی ایدئولوژیک» و «عمل‌گرایی واقع‌گرا»، در ذیل مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱. الگوی آرمان‌گرایی ایدئولوژیک

اخوان المسلمین، طی بیش از سه ربع قرن فعالیت در فضای متغیر اجتماعی و سیاسی مصر، تغییرات فراوانی را از اصلاح در عمل انقلابی تا تغییر بنیادین الگوهای رفتاری اسلام‌گرایانه، چه به لحاظ راهبرد و چه تحت لوای تاکتیک، تجربه کرده است؛ به‌گونه‌ای که این روند تغییر و تحولات، طی سه دهه اخیر ملموس‌تر شده و ظرف ده سال گذشته، به حد اکثر بروز رسیده است (اسلام میانه رو در مصر، ۱۳۹۳). این گروه در قالب الگوی آرمان‌گرایی ایدئولوژیک، به طراحی آرمان خلافت اسلامی پرداخت و بر آن بود تا در یک دوره زمانی مشخص به آن مطلوب دست یابد. اخوان بر اساس این الگو، به ارائه ایدئولوژی و برنامه سیاسی پرداخت که به عنوان مانیفست این جنبش نام‌بردار شد. حسن‌البناء در این اساسنامه، ایدئولوژی و تفکر اخوان را به طور اختصار در موارد ذیل ارائه نمود (سلطانی فرد، ۱۳۸۶: ۶).

الف. حاکمیت مطلق اسلام در امور دین و دنیا: حسن‌البناء در مقاله‌ای که در مجله/النذیر چاپ شد، نوشت: «اسلام، عبارت است از عبادت و رهبری، دین و دولت، روحانیت و عمل، نماز و جهاد، بندگی و قضاوت، کتاب و شمشیر. هیچ‌کدام از اینها از دیگری جدا نمی‌شوند.» وی با تکرار نگرش خود در پنجمین نشست جماعت در سال ۱۹۳۸ گفت: «کسانی که فکر می‌کنند تعالیم اسلام، فقط جنبه عبادی و معنوی دارد و به دیگر زوایا توجهی ندارد، سخت در اشتباه هستند. اسلام، یعنی عقیده و عبادت، وطن و تابعیت، دین و دولت، روحانیت و عمل، کتاب و شمشیر.»

ب. جامعه و امت اسلامی: حسن‌البناء در خصوص ملیت و هویت تأکید داشت که هر قطعه زمینی که پرچم اسلام در آن برافراشته شده باشد، وطن تمام مسلمانان محسوب می‌شود که باید آن را حفظ نمایند، برای آن کار کنند و در راه آن به جهاد برخیزند. همان‌گونه که اسلام مبتنی بر عقیده و عبادت است، وطن و تابعیت را نیز شامل می‌شود.

ج. تمسک به اندیشه حکومت اسلامی: حسن‌البناء در این باره معتقد است:

«اخوان المسلمین اعتقاد دارند که خلافت، رمز وحدت اسلامی و مظهر ارتباط بین امت‌های اسلامی است و بر همه مسلمانان واجب است که به این موضوع به عنوان یک اصل اسلامی اهتمام ورزند.» (همان: ۹-۱۲)

به اعتقاد او، تنها راه حل برای اصلاحات در مصر، این است که حکومت به تعالیم اسلام رجوع کند و آنها را در جامعه به طور مسالمت‌آمیز اجرا نماید. وی این جنبش را برای اصلاح و بازسازی فکری - عملی جامعه و نهضتی برای بازگشت به اسلام واقعی و استقرار کامل جامعه اسلامی می‌دانست و تأکید ایدئولوژیک جنبش را بر جهان‌شمولی اسلام، بازگشت به اسلام واقعی و عملی بودن تحقق نظام اسلامی در همه مکان‌ها و زمان‌ها قرار می‌داد (۳: ۲۰۰۶، elad-altman).

در قالب رویکرد آرمان‌گرایی، تهدید دشمن خارجی، بهترین محرک برای شدت عمل جنبش اخوان محسوب می‌شد. بر این اساس، نیروی خارجی، چندین مرحله در گرایش اخوان المسلمین به رادیکالیسم سیاسی تأثیرگذار بوده است؛ به طوری که این امر، سه بار، یکی در فاصله ایجاد جمعیت اخوان المسلمین و انحلال آن، یک بار در ۱۹۴۸ و بار دیگر در ۱۹۵۴، مشهود گردید (عنایت، ۱۳۶۲: ۱۰۳). اخوان در مرحله اول، مدت‌ها بدون اینکه حساسیت دولت را برانگیزد، توانست فعالیت‌هایش را به صورت سازماندهی شده در مصر گسترش دهد و با بهره‌مندی از حمایت مردمی، به اندازه‌ای قدرتمند شد که با حزب وفد و انگلستان به مقابله برخاست و از سوی دولت مصر نیز خطری عمده تلقی شد و سپس منحل گردید (خامه‌یار، ۱۳۹۰: ۷۰).

اخوان المسلمین، سال ۱۹۴۸ در جنگ اعراب و اسرائیل شرکت کرد. مهم‌ترین ویژگی این مرحله، نقش سازمان مخفی است که اخوان را در بحرانی سیاسی فرو برد و باعث انحلال تشکیلات، آزار و اذیت اعضای کادر، مصادره اموال اخوان و ترور حسن البنا شد (محمد و دیگران، ۱۳۸۵: ۶۶-۶۵)؛ اما در سال ۱۹۵۴، مخالفت شدید اخوان با قرارداد ۱۹۵۴ که بین مصر و بریتانیا منعقد شد و به انگلیسی‌ها اجازه بازگشت به پایگاه تل‌الکبیر و استفاده از فرودگاه‌های کانال سوئز در صورت بروز جنگ را می‌داد، از مهم‌ترین علل اختلاف ناصر و اخوان در سال‌های نخست انقلاب بود که به جدایی آنان از یکدیگر منجر شد (خامه‌یار، ۱۳۹۰: ۷۶).

در قالب الگوی آرمان‌گرایی ایدئولوژیک، اخوان المسلمین اسلام را به وجهی تعریف کرد

که قابلیت تبدیل شدن به یک ایدئولوژی تام را دارا باشد. همچنین، نگرش آرمان‌گرایانه حسن البنا بر دو بخش متمرکز بود: ۱. بین‌المللی کردن نهضت و تأکید بر نیاز به مبارزه برای آزادسازی نه تنها مصر، بلکه تمامی وطن اسلامی از قید سلطه خارجی؛ ۲. تأسیس یک حکومت اسلامی آزاد در این وطن (همان: ۱۰۴).

بنابراین، اخوان المسلمین در قالب الگوی آرمان‌گرایی ایدئولوژیک، به دلیل محوریت نقش حسن البنا و تأکید بر شعارهای بنیادگرایانه‌ای مانند استقرار خلافت اسلامی در سراسر جهان و تأسیس حکومت اسلامی در مصر، عمدتاً رویکردی کاملاً تقابلی را در ارتباط با دولت‌های ملک فاروق و جمال عبدالناصر اتخاذ کرد که مشروحاً مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۲. الگوی عمل‌گرایی واقع‌نگر

فعالیت اعضای جماعت اخوان در کشورهای سوریه و سودان برای استقلال بومی و محلی از اخوان المسلمین مصر و انتخاب عمر التلمسانی به مقام مرشدی عام جماعت در سال ۱۹۷۴ و تأکید وی بر جداسازی اندیشه‌های سید قطب از حسن البنا و کلیت جنبش اخوان المسلمین و اینکه اسلام باید از طریق توسعه فکری در جامعه اجرا شود و نه زور و اجبار (Kepel, ۲۰۰۲: ۶۳)، دو حادثه بسیار مهمی هستند که در اتخاذ رویکردی عمل‌گرایانه مبتنی بر درک واقعیات پیرامونی از سوی اخوان، بسیار مؤثر بوده‌اند (اخلاقی‌نیا، ۱۳۸۹). علاوه بر این تحول، در رویکرد سیاسی-اداری در اداره جامعه مصر، خودباوری تاریخی اخوان المسلمین که در گذر تاریخ حاصل شده بود، صعود نسل میانه و جوان جماعت به مراکز تصمیم‌گیری و مراتب بالای حزبی و حوادث و رویدادهای سال ۲۰۰۱ میلادی و وقایع پس از آن، از جمله مهم‌ترین مواردی هستند که حرکت اخوان به سوی عمل‌گرایی و همسویی با واقعیات جامعه مصر را تسریع کردند (ابراهیم و دیگران، ۱۳۸۵: ۲۸۶-۲۸۴). با توجه به تحولات گسترده و وسیع منطقه‌ای و جهانی که دامنه‌اش به اوایل دهه نود میلادی می‌رسد و نیز مطالبات فزاینده داخلی، دولت مصر بر آن شد که در رویکرد خود در مورد اداره جامعه و کنترل شرایط به سود حزب حاکم، بر مؤلفه‌های مردم‌سالار و شبه مردم‌سالار تأکید بیشتری داشته باشد (همان: ۲۸۵-۲۸۴). این موضوع، باعث شد تا طیفی از اعضای اصلی و مسن‌تر اخوان همانند بسیاری از اعضای جوان جماعت، با پذیرش سازوکار نظام

مردم سالار و وانهادن آرمان احیای خلافت اسلامی، قواعد بازی جدید سیاسی را پذیرفته، بدان عمل کنند. البته این عدول از آرمان، به مذاق بسیاری از اعضای جماعت اخوان خوش نیامد و علیه آن اقدام کردند (اخلاقی نیا، ۱۳۸۹). اخوان المسلمین در قالب اتخاذ رویکردی عمل‌گرایانه، ضمن حفظ عقاید و مواضع منفی خود در خصوص رژیم صهیونیستی، تمایلی به برهم‌زدن روابط مصر با اسرائیل ندارد. در همین راستا، رئیس حزب آزادی و عدالت، شاخه سیاسی وابسته به اخوان در دیدار با معاون وزیر امور خارجه آمریکا، آمادگی خویش را برای همکاری با آمریکا اعلام نمود (جنتی، ۱۳۹۰). آمریکایی‌ها همچنین، در سطح داخلی تلاش واضحی انجام دادند تا دولت با تغییرات مهمی در قوانین حاکم بر مصر، اجازه حضور دیگر گروه‌ها و احزاب مصری را در روند دموکراتیک رقابت سیاسی صادر نماید (ابراهیم و دیگران، ۱۳۸۵: ۲۸۶).

اخوان المسلمین در قالب رویکرد عمل‌گرایانه‌اش سعی کرده است تا تفکر و رویکرد سیاسی خود را با روندهای دموکراتیک منطبق کند؛ به طوری که در این راستا، تفکر و رویکرد اسلامی، عمل‌گرایی سیاسی، مردم‌گرایی و مردم‌سالاری، اعتقاد به چارچوب‌های دموکراتیک و متکثر به همراه توجه به مقتضیات ملی، از مهم‌ترین مختصات این الگوی حاکم بر عملکرد اخوان محسوب می‌شوند (واعظی (الف)، ۱۳۹۲: ۱۹۰). با این حال، این امر، به مفهوم دور شدن این جنبش از اصول و مفاهیم اسلامی و مبانی اسلام‌گرایی خود نیست؛ بلکه هدف آنان، دستیابی به نوعی تلفیق میان اسلام‌گرایی، دموکراسی و نوگرایی است. در طول دهه‌ها و تحت تأثیر تحولات سیاسی و اجتماعی درون کشورها و تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی، تغییر و تحول مهمی در اندیشه سیاسی اخوان رخ داده است که به عنوان نمونه، می‌توان به گذار از خلافت اسلامی به تکثرگرایی، تحزب‌گرایی و عمل‌گرایی سیاسی در مقابل بنیادگرایی غیرمنعطف اشاره کرد (واعظی (ب)، ۱۳۹۲: ۲۹۳).

اخوان با پذیرش چارچوب‌های دموکراتیک به عنوان راهی برای دستیابی به قدرت، در انتخابات پارلمانی شرکت کرده‌اند و از جمله، در سال ۲۰۰۵، کرسی‌هایی را به دست آوردند. خلیل العنانی، نویسنده مصری، در کتاب خود در سال ۲۰۰۷ نوشت: «شکاف عمیقی بین اعضای اخوان المسلمین در مورد فهم دموکراسی وجود دارد که اخوان المسلمین آن را نه به عنوان یک ارزش، بلکه به عنوان یک روش اجرایی پذیرفته‌اند؛ به این معنا که در انتخابات و تظاهرات شرکت می‌کنند، اما به دموکراسی به معنای برابری آزادی و عدالت اعتقادی

ندارند» (همان: ۳۹۳). بنابراین، بر اساس الگوی عمل‌گرایی واقع‌نگر، تغییراتی در شیوه عمل اخوان المسلمین به وجود آمد. اخوان در این دوره، از امت محوری و تأکید بر آرمان‌نهایی دنیای اسلام به ملت محوری و تأکید بر عمل در قالب مناسبات دولت ملی روی آورد. همچنین، اخوان المسلمین از پیگیری شعار آرمان وحدت اسلامی در راستای الگوی آرمان‌گرایی، به پذیرش کثرت‌گرایی و دموکراسی در جهت الگوی عمل‌گرایی تغییر جهت داد. حال، با تشریح مختصات دو الگوی آرمان‌گرایی ایدئولوژیک و عمل‌گرایی واقع‌نگر، مناسبات این جنبش و دولت‌های مصر از سال ۱۹۲۸ تا ۲۰۱۱ مورد بررسی و کنکاش قرار می‌گیرد.

بررسی مناسبات سیاسی و تاریخی اخوان المسلمین و دولت‌های مصر از سال ۱۹۲۸ تا ۲۰۱۱

در این دوره زمانی، با استفاده از دو رویکرد آرمان‌گرایانه و واقع‌نگر، مناسبات اخوان با دولت‌های ملک فاروق، ژنرال محمد نجیب، جمال عبدالناصر، انورسادات و حسنی مبارک، مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرد.

۱. اخوان و ملک فاروق

در این مقطع، با توجه به تعارض به‌وجودآمده در جامعه مصر و تقابل بین اسلام و سکولاریسم و دغدغه بحران خلافت، تشکیلات اخوان به عنوان جنبشی که در صدد احیا و تداوم خلافت در سرزمین‌های اسلامی است، ایجاد می‌شود. این جنبش، خواستار تداوم خلافت، احیای ارزش‌های اسلامی، مقابله با نفوذ افکار خارجی می‌باشد و با توجه به مرحله شکل‌گیری، به‌شدت آرمان‌گراست. همسویی ملک فاروق با انگلیس و سکوت او در تأیید سیاست تدریجی منتهی به شکل‌گیری رژیم صهیونیستی، از جمله متغیرهای تسهیل‌کننده‌ای محسوب می‌شدند که در ایجاد تقابل میان اخوان با فاروق، بسیار تأثیرگذار بودند؛ اما در کنار محرک‌های تقابل‌زا در روابط اخوان و فاروق، گاهی اوقات مصلحت‌سنجی فاروق در موضوعاتی مانند مقابله با حزب وفد و یا زیرکی حسن‌البناء، مرشد عام اخوان، با توجه به نوپا بودن این تشکیلات، از جمله متغیرهای وفاق‌آفرین میان طرفین محسوب می‌شدند که در تقویت روابط تعاملی میان آنان بسیار مؤثر بوده است؛ مثلاً در سال‌های ۱۹۳۴ تا ۱۹۳۷ حسن‌البناء تصمیم گرفت تا در روز تاج‌گذاری ملک فاروق، قدرت و توان

تشکیلات اخون را به نمایش بگذارد. شیوه مشارکت این تیم‌های داخل تشکیلات اخوان در مراسم تاج‌گذاری، به‌گونه‌ای بود که مجله اخوان المسلمین، گردهمایی این تیم‌ها را تجمعی که نظیر آن در تاریخ مصر جدید سابقه نداشته، توصیف نمود و از این تیم‌ها برای اولین بار، به نام گروه‌های نظامی یاد کرد (سلطانی فرد، ۱۳۸۶: ۳۰).

این موضوع، در حالی بود که انگلیس به عنوان نیروی خارجی مسلط بر اوضاع مصر، تفکر اخوان را برخلاف منافع خود ارزیابی می‌کرد و به‌شدت از اقدامات آنها نگران بود. به همین دلیل نیز حاکم انگلیسی مصر، از دولت حسین سری پاشا خواست که حسن‌البنّا، احمدالسكري و عبدالحکیم عابدین را بازداشت کند و در زندان زیتون، زندانی نماید؛ اما فشار افکار عمومی و حساس شدن فضای جامعه، دولت حسین پاشا را مجبور نمود تا آنان را آزاد نماید. رهبران اخوان بعد از مقابله دولت، به پیشنهاد سرگرد محمود لیب، افسر ارتش و بازرسی کل پیشاهنگان، در صدد برآمد تا تشکیلات نظامی اخوان را به صورت مخفی سازماندهی نماید (همان: ۳۲). ملک فاروق از نفوذ و گسترش روزافزون اخوان المسلمین وحشت‌زده شد و وجود آن را خطری برای خود تلقی کرد. حسن‌البنّا با تشخیص اینکه قدرت‌های خارجی به جنبش او بدگمان شده‌اند، ترجیح داد که موقتاً با دربار کنار آید تا سوءظن آنها برطرف شود. فاروق هم بعدها در مقابل دشمنان قدیمی خود، یعنی وفد، به پشتیبانی اخوان نیاز پیدا کرد. این روابط حسنه، مدت کوتاهی در طول سال ۱۹۴۶ ادامه یافت (الحسنی، ۱۳۸۷: ۲۰۶).

حساسیت اخوان بر مسئله فلسطین به عنوان متغیر تسهیل‌کننده خشونت، باعث شد که در اقدامی بی‌سابقه، فتوای جهاد مقدس برای آزادی فلسطین را صادر نماید. ملک فاروق نیز در مقابل این اقدام حسن‌البنّا واکنش نشان داد و به همراه رژیم‌های ارتجاعی عربی با اسرائیل همسویی نشان داد (خسروشاهی، ۱۳۹۲: ۲۰). مدتی پس از پایان جنگ فلسطین در ۱۹۴۸، اخوان المسلمین به طراحی کودتا علیه حکومت و سلطنت متهم شد. متعاقب این جریان، نخست‌وزیر، نقراشی پاشا، با اتخاذ رویکردی تقابلی، دستور بسته شدن سازمان و شعب آن، مصادره اموال و دستگیری بسیاری از اعضای اخوان را صادر نمود. رویکرد دولت نقراشی پاشا در تقابل با دیدگاه‌های اخوان المسلمین در خصوص مسائل داخلی مصر، کاملاً لیبرالی و با منافع انگلستان همسو بود و در سطح منطقه‌ای نیز، متناسب با درخواست‌های انگلستان، بر حمایت از موجودیت رژیم صهیونیستی مبتنی بود (الحسنی، ۱۳۸۷:

۲۰۱۸ و ۲۰۸). به هر حال، تفاوت رویکردی اخوان و نقراشی پاشا، نهایتاً به حذف فیزیکی وی منتهی شد. به این ترتیب، جوانی به نام عبدالمجید احمدحسن که هرگونه وابستگی خود را به جماعت اخوان المسلمین انکار می‌کرد، او را به قتل رساند. وی در بیان علل ارتکاب به چنین اقدامی گفت: «نقراشی در زمینه مسئله سودان و فلسطین، کار مثبتی انجام نداده است. با اسلام به مبارزه پرداخته و جماعت اخوان المسلمین را منحل کرده است. به همین دلیل، وی در زمره خائنان به وطن محسوب می‌شود» (ابراهیم و دیگران، ۱۳۸۵: ۱۳۲).

پس از ترور نقراشی پاشا، ابراهیم عبدالهادی به نخست وزیر رسیده. در این دوره، مناسبات اخوان با دولت، آمیزه‌ای از تعامل و تقابل است؛ به طوری که او در ابتدا چهار هزار تن از اعضای جماعت را بازداشت کرد و وحشیانه‌ترین شیوه‌های شکنجه را علیه آنها به کاربرد که در تاریخ معاصر مصر بی‌سابقه بوده است. او فتوایی از مفتی مصر و بیانیه‌ای از علمای بلند پایه و شیخ‌الزهر در محکومیت جماعت اخوان گرفت (محمد و دیگران، ۱۳۸۵: ۱۳۲). در همین زمان، دولت ابراهیم عبدالهادی پاشا مدعی شد که مایل است با البنا مذاکره کند. آنها توافق کردند که البنا، بیانیه‌ای در محکومیت جنایت مذکور صادر کند. حسن البنا در بیانیه‌ای، بیزاری خود را از عاملان ترور نقراشی پاشا اعلام کرد و وی را مظهر پاکی، وطن-دوستی و عفت توصیف کرد؛ اما سازمان مخفی در مقابل حسن البنا ایستاد. حسن البنا که دیگر هیچ تسلطی بر این سازمان نداشت، طی بیانیه‌ای با عنوان اینکه آنها اخوانی و مسلمان نیستند، اقدام آنان مبنی بر تلاش برای انفجار دادگاه استیناف را محکوم کرد. با وجود این، تمام فرصت‌های ایجاد تفاهم میان حسن البنا و دولت از دست رفته بود و پلیس مخفی با دستور مستقیم ملک فاروق در ۱۲ فوریه ۱۹۴۹ وی را ترور کرد (همان: ۱۳۳-۱۳۲).

این حادثه، روابط اخوان با دولت فاروق را به تقابل کشاند؛ اما پس از مدتی، پیغام ملک فاروق به اخوان مبنی بر فراموش کردن گذشته و دادن امتیازاتی به این گروه به عنوان متغیر کنترل‌کننده خشونت، به خوبی عمل کرد و متعاقب آن، روابط اخوان المسلمین با ملک فاروق پس از یک دوره تنش، بهبود یافت. به دنبال ترمیم روابط اخوان و ملک فاروق در زمان مرشدی عام حسن‌الهضیبی، شکاف‌هایی در داخل تشکیلات اخوان پدیدار گشت؛ به طوری که جناح مخالف، اعتقاد داشت که هضیبی با جلب رضایت شاه و ابراهیم‌الهادی نخست وزیرش، سازمان را به موضع شکست کشانده و جلو فعالیت مؤثر آن را در ماجرای

کانال سوئز گرفته است. آنها می‌گفتند که هضیبی از تمام متن قرآن «بشنوید و اطاعت کنید» را آموخته و اطاعتی که او در ذهن دارد، اطاعت از پادشاه است؛ اما جناح موافق، او را به دلیل روشن‌بینی می‌ستود و معتقد بود که در آن برهه زمانی، بهترین روش را برای حفظ و توسعه سازمان انتخاب کرده است (الحسنی، ۱۳۸۷: ۲۰۹-۲۰۶). مماشات فاروق با اخوان المسلمین، دلیل آشکاری داشت. او می‌دانست که اخوان المسلمین دارای قدرت و محبوبیت فوق‌العاده‌ای هستند و می‌توانند تاج و تخت او را در برابر دشمنانش حفظ نمایند؛ اما فاروق در محاسباتش، دو مسئله عمده را فراموش کرده بود؛ اولاً: جنبش افسران انقلابی ارتش، قوی‌تر از آن بود که هضیبی و اخوان المسلمین بتوانند آن را خنثا کنند. ثانیاً: گروه بی‌شماری از اخوان المسلمین مترصد فرصتی بودند که به فاروق حمله کنند و تاجش را از سرش بیندازند (همان: ۲۱۰). این روابط، تا زمان مرگ وی به همین شیوه ادامه یافت.

۲. اخوان المسلمین و محمد نجیب

با روی کار آمدن ژنرال نجیب، برای اولین بار در مصر حکومت جمهوری برقرار شد. وی با رویکردی ملی‌گرایانه به رویدادهای مصر می‌نگریست و در صدد بود تا با نگرشی سوسیالیستی به مسائل ملی، موانع موجود در راه تحقق اهداف ملی و سوسیالیستی را از سر راه بر دارد. اخوان المسلمین نیز از لحاظ نگرشی در برخی مواضع، مانند مقابله با نیروی خارجی، با ژنرال نجیب همسو بود؛ البته اخوان در قالب اسلامی به مسائل رایج جامعه مصر می‌نگریست؛ ولی نجیب از منظر ملی‌گرایانه و سوسیالیستی به موضوعات جاری جامعه نگاه می‌کرد. بنابراین، اخوان و نجیب هرچند در برخی مسائل با همدیگر، اشتراک داشتند، اما به دلیل بستر فکری متفاوت، تضادهای جدی نیز با هم داشتند. بر سر همین تمایزات بود که در قالب الگوی آرمان‌گرایی ایدئولوژیک، محمد نجیب رویکردی تقابلی را در ارتباط با اخوان در پیش گرفت. در این راستا، او در کتاب *سرنوشت مصر می‌نویسد*: از آنجا که دیگر نمی‌توان با اخوان و احزاب کنار آمد، بهتر می‌بیند که همه آنها، منحل شوند. (همان: ۲۳۲-۲۲۸)؛ ولی پس از برکناری نجیب در ۲۳ فوریه ۱۹۵۴، وی به دلیل بهره‌گیری از توان اخوان برای پیشبرد اهدافش، به تعامل با آنان روی آورد. از این رو، تحولات سریع و شدید فوریه ۱۹۵۴، باعث درگیری سرتیپ نجیب و شورای انقلاب، و در نتیجه، انشعاب ارتش شد. بر این اساس، نجیب در ۲۳ فوریه از تمام مناصب خود در شورای انقلاب استعفا کرد.

با انتشار خبر استعفای وی در ۲۵ فوریه، واحدهای زره‌پوش اعلام کرد تا بازگشت نجیب و احیای نظام پارلمانی، به تحصن خود ادامه می‌دهد. پادگان اسکندریه نیز شورش کرد. جماعت اخوان المسلمین در اسکندریه با به راه انداختن تظاهرات دانشجویی، خواستار بازگشت نجیب و عقب‌نشینی ارتش به پادگان‌های خود شد. با بازگشت جماعت به قدرت در ۲۸ فوریه ۱۹۵۴، تظاهرات مردمی ده‌ها هزار نفری در قاهره به راه افتاد (محمد و دیگران، ۱۳۸۵: ۱۹۶). اخوان المسلمین در پیروزی محمد نجیب، پیروزی خود را می‌دید؛ زیرا نه تنها او بر مسیر شورای انقلاب تأثیر می‌گذاشت، بلکه این نوید را به اخوان المسلمین می‌داد که وی بتواند آزادی‌های سیاسی را پیاده کرده، قانون منع فعالیت احزاب سیاسی را لغو نماید. بنابراین، ژنرال نجیب پس از بازگشت به قدرت، با اتخاذ رویکردی تعاملی تصمیم گرفت که از پشتیبانی اخوان المسلمین در مقابل هم‌قطارانش در شورای انقلاب بهره برد. در این راستا، او به هضیبی به جهت رهایی‌اش از زندان تبریک گفت و آرزو کرد که ارتباط بین جمعیت و او قوی‌تر گردد. اخوان المسلمین نیز با آگاهی از گرایش‌های فکری محمد نجیب و اختلافات درونی شورای انقلاب، در صدد برآمد تا او را به سوی خود جلب کند (الحسنی، ۱۳۸۷: ۲۵۹). بنابراین، این روند در طول دوره زمامداری محمد نجیب، به همین شیوه ادامه یافت.

۳. اخوان المسلمین و جمال عبدالناصر

جمال عبدالناصر، پس از انقلاب ۱۹۵۲ افسران آزاد و بروز اختلافات در شورای انقلاب و کنار رفتن ژنرال نجیب به قدرت رسید. ناصر در ابتدا از حمایت اخوان المسلمین برخوردار بود. وی و هم‌زمانش بدون یاری اخوان نمی‌توانستند اندیشه پیروزی دائم را در سر پیوراندند. از این رو، در نخستین سال‌های انقلاب، روابط صمیمانه و تماس‌های نزدیکی میان مکتب ارشاد، وابسته به اخوان المسلمین و شورای انقلاب برقرار شد. همچنین، بین سید قطب، اندیشمند بزرگ اخوان و جمال عبدالناصر، تئوریسین اول افسران آزاد، دیداری صمیمانه و تفاهم‌آمیزی برگزار شد (خامه‌یار، ۱۳۹۰: ۷۶-۷۴)؛ اما اخوان المسلمین بعد از انقلاب وقتی مشخص شد که ناصر به دنبال تأسیس دولت اسلامی نیست و در صدد توسعه ناسیونالیسم عربی و سوسیالیسم است، به مخالفت با او برخاست (اسپوزیتو و وال، ۱۳۹۰: ۳۲۹). پس، رویکرد ناصر به عنوان متغیر تسهیل‌کننده خشونت، تقابل اخوان المسلمین را با

سیاست‌های ناصر در پی داشت. به هر حال، این رویکرد تقابلی، انحلال جماعت اخوان در ژوئیه ۱۹۵۴ توسط ناصر را به دنبال داشت. از این رو، نوع رویکرد ناصر به مسائل پیرامونی‌اش این‌گونه بود که وی از منظر ناسیونال سوسیالیسم سکولار عربی، مقابله با رژیم صهیونیستی را در دستور کار خود قرار داد. وی در راستای موضع‌گیری ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی خود، اقدامات مهمی مانند: ملی‌کردن کانال سوئز، کمک به تاسیس جنبش عدم تعهد و جنگ شش‌روزه اعراب و اسرائیل را انجام داد؛ در صورتی‌که همسویی ناصر و اخوان در قضیه فلسطین، به شرطی که آنها سوگیری مشترکی به این موضوع می‌داشتند، می‌توانست به اتحاد آن دو علیه رژیم صهیونیستی منجر شود و دستاوردهای مثبتی هم در پی داشته باشد؛ ولی مبانی فکری متفاوت ناصر و اخوان در سایر موضوعات، باعث شد تا اتحاد آنان در ارتباط با مسئله فلسطین شکل نگیرد و در بسیاری از موضوعات دیگر نیز به تقابل میانشان انجامید؛ مثلاً ترور نافر جام جمال عبدالناصر در ۲۶ اکتبر ۱۹۵۴ در میدان منشیه شهر اسکندریه، از مصادیق بارز تقابل اخوان و ناصر در اثر رویکردهای متفاوت هریک از آنها به محیط پیرامونی‌شان است که بهانه‌ای شد تا ناصر با هدف نابودی اخوان، اقدام به بازداشت و تصفیه خونین این جماعت نماید (سلطانی فر، ۱۳۸۶: ۱۴).

متعاقب این حادثه، فعالیت جماعت اخوان در مصر به طور کامل متوقف شد و به خارج انتقال یافت؛ به طوری‌که تشکیلات مصری، مرکزیت خود را در جنبش عمومی اخوان المسلمین در کل جهان عرب از دست داد و این مرکزیت به صورت دفتر اجرایی اخوان المسلمین در کشورهای عربی به شام منتقل شد (محمد و دیگران، ۱۳۸۵: ۲۱۵-۲۱۴). همچنین، ناصر با درک خطر نفوذ اخوان در توده‌های مردمی، به ویژه طبقات کارگر و کشاورز و امکان برپایی خیزش عمومی با تحریک جماعت علیه خود، در صدد برآمد تا از نفوذ اندیشه اخوان در میان طبقات پیش‌گفته ممانعت ورزد (سلطانی فر، ۱۳۸۶: ۱۴). زمانی که ناصر، کانال سوئز را در ۱۹۵۶ ملی کرد و در مقابل بریتانیایی‌ها، فرانسوی‌ها و اسرائیلی‌ها ایستاد، اخوان دیگر نمی‌توانست آشکارا با وی به مخالفت برخیزد. هر زمانی هم که قصد مقاومت در برابر وی را داشتند، به شدت سرکوب می‌شدند. محبوبیت ناصر آن قدر فراگیر شده بود که اعدام سید قطب در سال ۱۹۶۶، افکار عمومی عرب را متأثر نساخت؛ زیرا افکار عمومی در آن زمان، اسلام‌گرایان را به سلاطین مرتجع و به کشورهای غربی که به آن پناهنده شده بودند، وابسته می‌دانستند (معلوف، ۱۳۹۱: ۱۵۶).

سرانجام به دنبال شکست ناصر از اسرائیل در جنگ ۱۹۶۷، اخوان المسلمین، علت این شکست را کم‌توجهی ناصر به مذهب و کیفر الهی به دلیل جوّ اختناق در مصر و اینکه ناصر با یک دولت بی‌دین مانند شوروی متحد شده بود، ارزیابی کرد (ذوالفقاری، ۱۳۸۹: ۱۱۱). شکست از اسرائیل و اعدام سید قطب، باعث احیای اسلام‌گرایی و افول ناسیونالیسم عربی گردید (Esposito, ۲۰۰۰: ۵۰). این مسئله، موجب تقابل بیشتر میان اخوان و دولت ناصر گردید.

۴. اخوان المسلمین و دولت انور سادات

شیوه برخورد دولت سادات با اخوان المسلمین یکسان نبود و سادات با توجه به مسائل و مشکلات داخلی و خارجی مصر، سیاست‌های گوناگونی را در این باره در پیش گرفت. او گاه از در مسالمت با آنان درمی‌آمد و گاه به محدود کردن اخوان فرمان می‌داد. سادات در دوره ۱۹۷۰-۷۷ با ممانعت در برابر فعالیت‌های اسلام‌گرایانه‌ای چون اخوان یا جماعات اسلامیة در دانشگاه‌ها، توانست گرایش‌های چپ و ناصریستی را به تدریج تحت کنترل خود درآورد. سادات در این دوره، شریعت اسلامی را به عنوان منبع اصلی قانون گذاری اعلام کرد و دستور پخش اذان در رادیو و تلویزیون را در پنج نوبت صادر کرد (نبوی، ۱۳۹۲: ۲۶۳)؛ حتی وی به اخوان اجازه فعالیت غیررسمی داد و چند بار هم با عمر تلمسانی، مرشد عام این-جماعت دیدار نمود (همو، ۱۳۸۴: ۶۸).

به‌هرحال، چنین اجازه‌ای به احیای اخوان المسلمین به شکل سابق و ظهور و گسترش هرچه بیشتر سازمان‌های مبارز اسلامی منجر شد. سادات در این دوره، با بهره‌گیری از تعابیر و نمادهای اسلامی، خود را رئیس جمهور معتقد خطاب کرد و مسجدسازی را به شکل بی‌سابقه‌ای توسعه داد. وی همچنین، در این راستا، جنگ اسرائیل با مصر را جهاد خواند و به آن مشروعیت بخشید (اسپوزیتو ووال، ۱۳۹۰: ۳۳۰-۳۲۹). در این دوره، در مقاطعی، فعالیت‌های اسلام‌گرایانه در مصر محدود شد؛ اما در مجموع، برخورد با اخوان به شدت برخورد با دیگر اسلام‌گرایان نبود؛ به‌ویژه اینکه در این سال‌ها، عبدالعزیز کامل و احمد کمال ابوالمجد، دو نفر از اعضای سابق رهبری اخوان، به ریاست وزارتخانه‌های اوقاف و تبلیغات رسیدند و اجازه انتشار مجدد ماهنامه الدعوة را در سال ۱۹۷۶ بخ دست آوردند (نبوی، ۱۳۸۴: ۶۸). همچنین، در اثر سیاست همرا با مدارای سادات، سازمان‌های اسلامی

دانشجویی که مورد حمایت حکومت بودند، در مراکز دانشگاهی به نیروی عمده‌ای مبدل شدند که با در پیش گرفتن موضعی مستقل، در انتخابات دانشجویی به موفقیتی چشمگیر دست یافتند (اسپوزیتو و وال، ۱۳۹۰: ۳۳۱). در این دوره، سادات به اخوان المسلمین و بقیه جریان های اسلامی، به عنوان مجموعه‌ای از افراد پرهیزگار می‌نگریست که به‌زودی به جریان مردمی طرفدار رئیس جمهور خواهند پیوست (نافع، ۱۳۹۱: ۳۰۱).

سیاست‌های وحدت‌گرایانه و توأم با مدارای سادات در قبال اخوان المسلمین به عنوان متغیر کنترل‌کننده خشونت، از بروز خشونت اخوانی‌ها کاست و به ایجاد تعامل میان آنان یاری رساند؛ اما سادات زمانی که توانست رقیبان خود را به حاشیه براند و دیگر نیازی به تداوم همراهی با اخوان جهت مقابله با چپ‌ها و ناصریست‌ها حس نمی‌کرد، رویکرد همراه با تساهل و مدارای خود را در مقابل آنان تغییر داد و متعاقب اتخاذ چنین رویکردی، محدودیت‌هایی را برای اخوان ایجاد نمود. او در سال ۱۹۷۹ با سخنرانی در شهر اسیوط، تلمسانی را دروغگو خواند و به فعالیت جماعات اسلامی در دانشگاه‌ها انتقاد کرد. در نتیجه، مجله الدعوة توقیف شد و فعالیت جماعات اسلامی به شدت محدود گردید (نبوی، ۱۳۸۴: ۷۰).

انعقاد معاهده کمپ دیوید با اسرائیل، از مهم‌ترین متغیرهای تسهیل‌کننده خشونت گروه‌های اسلام‌گرا و به‌ویژه اخوان المسلمین می‌باشد که طی آن، ماه عسل روابط اخوان با سادات به پایان رسید. اخوان المسلمین، پیمان صلح مصر با اسرائیل و دیدگاه غرب‌گرایانه سادات را مورد حمله قرار داد و او را متهم کرد که در رویارویی میان مسلمانان و قبطی‌ها، از اقلیت مسیحی حمایت می‌کند (دکمجیان، ۱۳۸۳: ۱۶۰-۱۵۹). وی همچنین، با اعلام تفکیک دین از سیاست، سخت‌گیری هرچه بیشتر با اخوان المسلمین، ممنوع کردن فعالیت گروه‌های دانشجویی و تلاش برای ملی کردن مساجد مصر، سعی کرد دوباره فضای سیاسی مصر را تحت کنترل خود درآورد. اقتدارگرایی سادات و سرکوب فزاینده مخالفان، آن قدر گسترش یافت که علاوه بر مذهبیون، منتقدان سکولار سیاست‌های داخلی را نیز شامل شد. این سیاست، در سال ۱۹۸۱ به اوج خود رسید؛ یعنی وقتی سادات بیش از ۱۵۰۰ نفر، از جمله عمر التلمسانی را از بخش‌های خاصی از جامعه مصر زندانی کرد. این دستگیری‌ها، بارور شدن رادیکالیسم اسلامی را در پی داشت که حاصل آن، ترور انور سادات در سوم اکتبر ۱۹۸۱ به دست اعضای تنظیم الجهاد بود (اسپوزیتو و وال، ۱۳۹۰: ۳۳۲). بنابراین، امین

معلوف بر این باور است که انورسادات برای رهایی از نفوذ ناصری‌ها و مقابله با پیشرفت چپ‌ها، تصمیم گرفت به اسلام‌گرایان تکیه کند و گفتمان آنان را تصاحب کند؛ اما نتوانست برای مدتی طولانی، نیروهای اسلام‌گرا را آلت دست خود قرار دهد؛ به طوری که آنان با خشونت زیاد، به مقابله با او برخاستند (معلوف، ۱۳۹۱: ۱۷۸).

۵. اخوان المسلمین و دولت حسنی مبارک

پس از ترور انورسادات، در اثر تغییر الگوی رفتاری حسنی مبارک، الگوی کنش احیاءگری اسلامی نیز تغییر کرد. بر این اساس، احیاءگرایان اسلامی در مصر که در دهه ۱۹۷۰ جنبشی با رویکرد تقابلی و خشونت‌بار بودند، در دهه ۱۹۸۰ به جریان اصلی جامعه وارد شده و متعاقباً کنش آنان نیز نهادمند شد (اسپوزیتو و وال، ۱۳۹۰: ۳۳۳). در این راستا، کنش‌های احیاءگرانه اخوان المسلمین در ارتباط با دولت مبارک، به سه مرحله ذیل قابل تقسیم می‌باشد:

۱. مرحله نخست، دوره تساهل و مدارای مبارک با اخوان است که تا ۱۹۸۸م ادامه می‌یابد. مبارک در این مرحله، برای اینکه به حاکمیت خود پوشش قانونی و مردمی بدهد، در ارتباط با اخوان رویکردی تعاملی را اتخاذ نمود. وی بسیاری از رهبران اخوان را آزاد کرد و نزدیک به یک دهه در برابر فعالیت غیررسمی آنان مانعی ایجاد نکرد. در مقابل، اخوان نیز بلافاصله در جهت تعامل با دولت مبارک، توسل به هرگونه عمل خشونت‌بار را کنار گذاشت. در این راستا، عمر التلمسانی به عنوان مرشد عام اخوان، توانست با ترکیب اندیشه‌های تقریب‌جویانه البنا و قانون‌گرایانه الهضیبی، راهکارهای مسالمت‌آمیز را برای تأثیرگذاری بر جریان‌های درون جامعه مصر ایجاد کند (صالحی و اصلانی، ۱۳۹۴: ۹۱)؛ به طوری که او در مصاحبه‌ای با المجله گفت: «اسلام هرگونه سوء قصد و کشتار را محکوم می‌کند و تا موقعی که مسلمان هستیم، به این اصول پایبندیم» (نبوی، ۱۳۸۴: ۷۲ و ۷۱). با این حرکت، در کنار عدم رویارویی مستقیم با حکومت، اخوان توانست به اقتدار دوران پیش از انقلاب ناصری برگردد و به جنبشی اسلامی - سیاسی تبدیل گردد (احمدی، ۱۳۹۰: ۷۶). به هر حال، در اثر اتخاذ رویکرد تعاملی که به وسیله مبارک اعمال شد، نفوذ اخوان در بین مردم گسترش یافت (درویش، ۱۳۹۰: ۱۶).

۲. دوره دوم که در واقع، مرحله ترس و احتیاط و درگیری با نظام مبارک است. در این مرحله، مبارک احساس کرد که در اثر اتخاذ سیاست همراه با تساهل و مدارای خود، فضای

سیاسی جامعه مصر از کنترل وی خارج شده است. به همین منظور، وی در صدد برآمد تا با تغییر رویه مداراگونه خود و اتخاذ رویکرد تقابلی، مخالفان خویش را مهار کند. در انتخابات سال ۱۹۹۰، میزان تصاحب کرسی‌های مجلس توسط اخوان، به ۳۵ درصد رسید. این روند، موجب نگرانی دولت سکولار حسنی مبارک و غرب گردید و سبب شد که مبارک انتخابات آن سال را نپذیرد. بدین ترتیب، این انتخابات از سوی اخوان تحریم شد. در ادامه این روند، کنفرانس صلح مادرید به عنوان متغیر تسهیل‌کننده خشونت، بر تیرگی روابط اخوان و دولت افزود (قاسمی، ۱۳۹۲: ۸۳). بر این اساس، در این دوره دولت مبارک می‌کوشید تا از نفوذ بیشتر اخوان در درون سندیکاها و اتحادیه‌ها جلوگیری کند؛ مثلاً در قضیه سلسبیل معلوم شد که این گروه توانسته است، طی سال‌های کوتاهی، تشکیلات قوی و منسجم، تقریباً در حد ساختار رسمی دولت برای خود ایجاد کند. این اقتدار، باعث شد تا اقدامات متعددی برای درهم‌شکستن آن صورت گیرد. مهم‌ترین اقدام در این راستا، محاکمه نظامی سران اخوان و تصویب قوانین و مقرراتی برای کاهش اعضای جماعت در تشکیلات صنفی، دانشجویی، شورای شهر و حتی گروه‌های کوچک در سطح محله‌ها یا مساجد بود (العجاتی، ۱۳۹۱: ۸۷). سیطره اخوان بر بدنه بسیاری از این نهادهای مردمی و حقوقی، دولت را به وحشت انداخت. در میانه همین سال بود که دو جریان افراطی اسلام‌گرایی «الجماعة الاسلامیة» و «جماعة الجهاد» بر فعالیت‌های خشونت‌آمیز خود افزودند و از آنجا که اخوان، اقدامات این گروه‌ها را آشکارا محکوم نکرد و فقط به صدور بیانیه‌های کج‌دار و مریض اکتفا نمود، با مواخذه و شماتت دولت روبه‌رو شد. بنابراین، این شیوه تقابلی با اخوان، از سوی مبارک ادامه یافت (صالحی و اصلانی، ۱۳۹۴: ۹۲).

۳. دوره روابط بحرانی و درگیری علنی بین دولت و اخوان المسلمین. حادثه ۱۱ سپتامبر، فرصت طلایی را برای دولت حاکم در مصر فراهم کرد تا نیروهای سیاسی معارض را قلع و قمع کند. دولت در این مرحله، در نظر داشت با اقدامات متوالی و خشن پلیس علیه اخوان، از یک سو آن را از کار و ادامه فعالیت منصرف کند و با درگیرکردن این گروه در امور جاری، زندان، دادگاه و محاکمه، از سرعت یادگیری و برنامه‌ریزی اعضای آن بکاهد و از سوی دیگر، به آنها بفهماند که دولت در حفظ نظام و متلاشی‌کردن گروه‌های معارض مذهبی به هر اقدامی دست می‌زند (درویش، ۱۳۹۰: ۱۷-۱۶). هم‌زمان حکومت مبارک سعی کرد با تحمل اسلام‌گرایی اعتدالی اخوان که بر تکثرگرایی تفسیری و امکان و ضرورت اجتهاد نوین

برای مطابقت با شرایط روز و حل معضلات بر مبنای واقعیت زمان، در عین وفاداری به اصول تأکید می‌کردند (B: Helfont, 2009). به‌نوعی از اشاعه اسلام‌گرایی افراطی جلوگیری کند. برای همین منظور، فشارها را به‌نوعی از اخوان کاهش داد و امکان حضور این جنبش را در انتخابات پارلمانی فراهم نمود؛ به نحوی که در سال ۲۰۰۵ میلادی، ۸۸ نماینده از این جنبش، یعنی اندکی کمتر از یک‌چهارم از مجموع ۴۵۴ نفر، وارد پارلمان شدند که در واقع، نوعی شکست دولت به حساب می‌آمد. در همین راستا، فشارهایی برای عدم راهیابی این جنبش در سال ۲۰۱۰ صورت گرفت؛ به‌طوری که در این انتخابات در دور اول، هیچ‌کدام از نامزدهای اخوان (۱۳۸ نفر) رأی نیاوردند. با وجود اینکه جنبش کفایه نیز در مصر با آغاز فعالیت‌های خویش در عرصه عمومی، تحرکی بی‌سابقه را در خیابان‌های قاهره به راه انداخت، اما در انتخابات پارلمانی ۲۰۰۵، نیمی از کرسی‌های اخوان المسلمین را تصاحب نکرد (احمدیان، ۱۳۹۲: ۶۰).

در عرصه بین‌المللی نیز تغییر در سیاست خارجی آمریکا در دوره اوباما نسبت به دوره جرج بوش به عنوان متغیر خارجی، زمینه‌ساز تحرک بیشتر جنبش اخوان المسلمین در امور داخلی مصر شد و در تشدید تقابل اخوان با دولت مبارک، بسیار مؤثر بود. بر این اساس، تامارا ویتس، مشاور هیلاری کلینتون در امور خاورمیانه، ضمن طرح انتقادات گسترده از برنامه آزادی جرج بوش، حمایت از رژیم‌های اقتدارگرای خاورمیانه در برابر اسلام‌گرایان را مورد انتقاد قرار داد و بر این نکته تأکید نمود که آمریکا نباید در برابر مردم منطقه بایستد (کافمن ویتس، ۱۳۹۰: ۶۲). همان‌طور که ذکر شد، پس از حمله آمریکا به عراق، تحت تأثیر فشارهای این کشور بر نظام مصر برای ایجاد اصلاحات و گسترش حاشیه دموکراتیک، تحرک و فعالیت مردم مصر برای اعتراض به جنگ علیه عراق به درخواست همگانی برای اصلاحات فراگیر در مصر تبدیل شد. از مواردی که این تحرک را دوچندان کرد، فرمان حسنی مبارک برای اصلاح ماده ۷۶ قانون اساسی بود. پس از این تحرک، برخی جنبش‌های مردمی خواستار تغییر شدند (العجاتی، ۱۳۹۱: ۱۰۰).

به‌هرحال، مواردی مانند: رواج تقلب در انتخابات مجلس و مجلس شورا و بی‌توجهی نظام به اعتراضات ناشی از آن، مطرح شدن جانشینی جمال مبارک در انتخابات ریاست جمهوری آینده مصر و عدم نفی جدی آن از سوی نظام، دامن زدن به فتنه‌های مذهبی و درگیری میان مسیحیان و مسلمانان از سوی نیروهای امنیتی، استمرار انجام اصلاحات در

۱۶۰ مطالعات تاریخی جهان اسلام

سال هشتم، شماره ۱۵، بهار و تابستان ۱۳۹۹

قانون اساسی در جهت افزایش اختناق در جامعه و تنگ شدن دایره زندگی سیاسی، تبعیت و فرمان برداری از سیاست‌های ایالات متحده آمریکا، گسترش فساد در بخش‌های مختلف دولتی به عنوان ابزاری جهت توزیع منافع و تأسیس شبکه امنیتی با بیش از یک‌ونیم میلیون کارمند جهت کنترل و سرکوب مخالفان و اعتراضات، از جمله مهم‌ترین متغیرهای تسهیل‌کننده خشونت محسوب می‌شوند که به گسترش خفقان و نارضایتی سیاسی در دوره حسنی مبارک منجر شدند. همه این زمینه‌های ناخردسندی دگرشده ناشی از شرایط حاکم سیاسی بر کشور مصر، در شعارها و مطالبات مخالفان نظام، طی اعتراضات گسترده آنها که نظام را در معرض سقوط قرار داد، قابل مشاهده می‌باشد (مسعودنیا، ۱۳۹۱: ۱۷۸).

نتیجه

رابطه تاریخی اخوان المسلمین و دولت‌های مصر، عمدتاً روابطی توأم با تعامل و تقابل بوده است. مؤلفه‌هایی مانند مسئله فلسطین، فشار و سرکوب دولت مصر، از جمله متغیرهایی هستند که در حرکت اخوان به سوی اقدامات خشن و غیرمسالمت‌آمیز، بسیار مؤثر هستند؛ اما زمانی که دولت‌های مصر در مقابل اخوان المسلمین رویه متعادلی را در پیش گرفتند، زمینه مشارکت آنها در امور سیاسی را فراهم نمودند و ستیزه‌گری این جنبش فروکش کرد و تعامل با دولت‌های وقت را نیز در دستور کار خود قرار دادند. بر این اساس، روابط اخوان با دولت ملک فاروق، آمیزه‌ای از تعامل و تقابل است. حسن‌البناء، زمانی که جنبش را تأسیس کرد، حساسیت فاروق به اقدامات وی برانگیخته نشد. از طرفی، البناء نیز به گونه‌ای رفتار کرد که دولت به جماعت حساس نشود؛ اما زمانی که بحران فلسطین به عنوان متغیر تسهیل‌کننده خشونت در ۱۹۴۸ ایجاد شد، اخوان از لاک فعالیت‌های پنهانی خود درآمد و به مقابله با دولت پرداخت. با وجود این، پس از مدتی به روابط تعاملی خود با ملک فاروق ادامه داد؛ تا اینکه اقدامات جناح تندرو اخوان که خارج از نظارت حسن‌البناء عمل می‌نمود، بهانه را به دست ابراهیم عبدالهادی داد و روابط با آنها به تقابل گرایید و این تقابل، در نهایت، باعث ترور حسن‌البناء شد.

با ایجاد حکومت جمهوری و انقراض نظام پادشاهی در مصر، روابط اخوان با عوامل انقلابی، حایز اهمیت است. اخوان المسلمین در ابتدا به دنبال تحقق آرمان حکومت اسلامی در مصر از طریق افسران آزاد بود؛ اما از آنجا که افسران آزاد، حاضر به تأمین نظر آنان

نبودند، روابط آنها به تقابل گرایید. روابط اخوان با دولت محمد نجیب، آمیزه‌ای از تعامل و تقابل بود. محمد نجیب در ابتدا به مقابله با اخوان پرداخت و اختلافات وی با افسران آزاد افزایش یافت و در اثر این اختلافات، از قدرت برکنار شد. اخوان پس از این ماجرا، به تعامل با ژنرال نجیب پرداخت و او را به قدرت بازگرداند.

مناسبات اخوان با جمال عبدالناصر را در قالب الگوی تقابل می‌توان تحلیل کرد. اقتدارگرایی بیش از اندازه ناصر در قبال اخوان، آنها را به سوی عمل خشونت‌بار سوق داد. ناصر هیچ‌گاه مایل نبود زمینه را برای قدرت‌یابی اخوان فراهم نماید. روابط این جنبش در دوره انورسادات، در قالب منطق متفاوتی با دوره‌های پیشین پیگیری شد. با انتخاب عمر تلمسانی به عنوان مرشد عام اخوان و ایجاد تغییرات تدریجی در ساختار سازمانی اخوان، الگوی واقع‌گرایی بر مناسبات آنان با دولت مصر سایه افکند. در قالب این الگو، روابط اخوان از دوره سادات به بعد، چه به صورت تقابلی و چه به صورت تعاملی، از منطق واقع‌گرایی پیروی نمود. مناسبات اخوان با دولت انورسادات، در ابتدا در قالب الگوی تعاملی پیگیری شد؛ زیرا انورسادات به دلیل مقابله با چپ‌ها و ناصریست‌ها، نیازمند کمک اخوان بود. سادات در این راستا، زمینه مساعدی را برای فعالیت اخوان در صحنه سیاسی مصر فراهم آورد؛ اما بعد از مدتی، تلاش کرد که اخوان را محدود نماید. از این رو، در این قالب به تقابل با اخوان پرداخت. همچنین، انعقاد قرارداد موسوم به کمپ دیوید میان مصر و رژیم-صهیونیستی به عنوان متغیر تسهیل‌کننده خشونت در زمان انورسادات، مصداق بارزی از تقابل جدی اخوان المسلمین با دولت سادات است که به افزایش تنش در میان گروه‌های اسلام‌گرا با دولت وقت منجر شد. روابط اخوان با حسنی مبارک نیز همانند دوره انورسادات، در قالب الگوی تعامل و تقابل قابل تحلیل و بررسی است. حسنی مبارک در ابتدا که به قدرت رسید، سعی کرد برای تثبیت موقعیت خود، به تعامل با اخوان المسلمین بپردازد؛ اما وی از ابتدای دهه ۱۹۹۰ به بعد، خطر اخوان در تشکیلات درونی جامعه مصر را جدی تلقی کرد. از این رو، در صدد برآمد تا به تقابل با آنان بپردازد. در این دوره، مواردی مانند: همسویی دولت مصر با عراق در جریان اشغال کویت، ارتباط با رژیم صهیونیستی و سرکوب‌گری دولت مبارک، از جمله عمده‌ترین متغیرهایی بودند که در میل به خشونت و ستیزه‌گری اخوان، بسیار مؤثر بوده‌اند.

نام الگو	نام دولت	نام مرشد عام	نوع رابطه	متغیر کنترل کننده خشونت	متغیر تسهیل کننده خشونت
آرمان‌گرایی ایدئولوژیک	ملک فاروق	حسن البنا	تعامل و تقابل	تلاش برای تثبیت جنبش و مرحله جنینی آن	رابطه با انگلیس و در پیش گرفتن گفت‌وگو با اخوان
	ژنرال محمد نجیب	حسن الهضیبی	تعامل و تقابل	حمایت اخوان از نجیب در فوریه ۱۹۵۳ در مقابل شورای انقلاب	مقابله با اخوان به دلیل رویکرد متفات در ابتدای انقلاب ۱۹۵۲
	جمال عبد الناصر	حسن الهضیبی	تقابل	اندیشه‌های ضد صهیونیستی ناصر و جنگ اعراب و اسرائیل	رویکرد ملی‌گرایی سکولار
	انورسادات	عمر تلمسانی	تعامل و تقابل	اتخاذ رویکرد اسلام‌گرایانه	اتخاذ رویکرد ضد اسلامی و انعقاد قرارداد کمپ دیوید
	عمل‌گرایی واقع‌نگر	حسنی مبارک	مأمون الهضیبی مصطفی مشهور محمد حامد ابونصر	تعامل و تقابل	اجازه مشارکت به اخوان

جدول شماره ۱: رابطه دولت‌ها با اخوان المسلمین بر اساس دو رویکرد تعامل و تقابل

منابع

الف. کتاب

قرآن کریم.

احمدی، حمید (۱۳۹۰)، *سیر تحول جنبش‌های اسلامی*، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).

الحسنی، اسحاق موسی (۱۳۸۷)، *اخوان المسلمین بزرگ‌ترین جنبش اسلامی معاصر*، چاپ سوم، ترجمه: سیدهادی خسروشاهی، تهران: انتشارات اطلاعات.

السید، رضوان (۱۳۸۳)، *اسلام سیاسی معاصر در کشاکش هویت و تجدد*، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.

ابراهیم، محمد و دیگران (۱۳۸۵)، *آشنایی با حرکت‌های اسلامی؛ اخوان المسلمین*، مصر، تهران: مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور.

اسپوزیتو، جانووال، جان (۱۳۹۰)، *جنبش‌های اسلامی معاصر (اسلام و دموکراسی)*، ترجمه: شجاع احمدوند، تهران: نشر نی.

تیلی، چارلز (۱۳۸۵)، *از بسیج تا انقلاب*، ترجمه: علی مرشدی‌زاده، تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.

خامه‌یار، عباس (۱۳۹۰)، *ایران و اخوان المسلمین، عوامل همگرایی و واگرایی (از پیدایش تا ۱۹۹۱)*، تهران: مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور.

خسروشاهی، سید هادی (۱۳۹۲)، *قضیه فلسطین و آزادی آن*، قم: دفتر نشر تبلیغات اسلامی.

دکمجیان، هرابر (۱۳۸۳)، *اسلام در انقلاب: جنبش‌های اسلامی معاصر در جهان عرب* (بررسی پدیده بنیادگرایی اسلامی)، چاپ چهارم، تهران: انتشارات کیهان.

سلطانی‌فرد، محمدحسین (۱۳۸۶)، *ریشه‌ها و تاریخچه اصول‌گرایی در مصر*، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.

صالحی، حمید و عماد اصلانی (۱۳۹۴)، *سه قرن با جنبش‌های اسلامی*، چاپ اول، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.

۱۶۴ مطالعات تاریخی جهان اسلام

سال هشتم، شماره ۱۵، بهار و تابستان ۱۳۹۹

- عنايت، حميد (۱۳۶۲)، تفكر نوين سياسى اسلام، تهران: امير كبير.
- قاسمى، بهزاد (۱۳۹۲)، اخوان المسلمین و تجربه نظام سياسى؛ از حسن البنا تا برفاقتادن مرسى، تهران: مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور.
- قوام، عبدالعلى (۱۳۷۹)، چالش‌هاى توسعه سياسى، تهران: انتشارات قومس.
- كارتر، جيمى (۱۳۸۸)، فلسطين، صلح يا نژادپرستى، ترجمه: محمدحسين وقار، چاپ دوم، تهران: انتشارات اطلاعات.
- كافمن ويتس، تامارا (۱۳۹۰)، گام‌هاى لرزان آزادى؛ نقش آمريكا در بناى دموكراسى در جهان عرب، ترجمه: داود آقاى و حسن احمدیان، تهران: سراى عدالت.
- محمد، ابراهيم و ديگران (۱۳۸۵)، آشنائى با حركت‌هاى اسلامى، اخوان المسلمین مصر، تهران: مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور.
- معلوف، امين (۱۳۹۱)، دنياى بى سامان، زمانى كه تمدن‌ها فرسوده مى‌شوند، چاپ دوم، تهران: نشر نى.
- موثقى، سيد احمد (۱۳۷۴)، جنبش‌هاى اسلامى معاصر، چاپ سوم، تهران: سمت.
- نافع، بشير موسى (۱۳۹۰)، اسلام‌گرايان، ترجمه: سيد قاسم ذاكرى، چاپ اول، تهران: مركز آموزش و پژوهش‌هاى بين‌المللى.
- واعظى، محمود، {الف} (۱۳۹۲)، انقلاب و تحول سياسى در خاورميانه، چاپ دوم، تهران: مركز آموزش و پژوهش‌هاى بين‌المللى.
- ، {ب} (۱۳۹۲)، بحران‌هاى سياسى و جنبش‌هاى اجتماعى در خاورميانه: نظريه‌ها و روندها، چاپ اول، تهران: مركز آموزش و پژوهش‌هاى بين‌المللى.

ب. مقالات

- احمدى، حميد (۱۳۷۷)، «آينده جنبش‌هاى اسلامى در خاورميانه: طرح يك چارچوب نظرى»، فصلنامه مطالعات خاورميانه، تابستان و پاييز، شماره ۱۴ و ۱۵: ۹۴-۵۵.
- درويش، احمد (۱۳۹۰)، «بررسى سير تحول جنبش اخوان المسلمین؛ رنسانس فكري جهان اسلام»، زمانه، دوره جديد، شماره ۹۹، فروردين: ۱۷-۱۶.
- ذوالفقارى، محمد (۱۳۸۹)، «جريان اخوان المسلمین در خاورميانه»، فصلنامه

پژوهش‌های منطقه‌ای، بهار، شماره ۳: ۱۲۹-۱۰۵.

مسعودنیا، حسین (۱۳۹۱)، «بررسی عوامل سقوط رژیم حسنی مبارک و چشم‌انداز تحولات کشور مصر»، دانش سیاسی، سال هشتم، سال اول، بهار و تابستان، پیاپی ۱۵: ۱۹۴-۱۶۳.

نبوی، سید عبدالأمیر (۱۳۸۴)، «اسلام سیاسی: گذار به حداقل‌گرایی سیاسی»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، شماره ۴۱، بهار: ۵۷-۶۸.

— (۱۳۹۲)، «جنبش‌های اسلام‌گرا در مصر»، دائرة المعارف جنبش‌های اسلامی، چاپ اول، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

هرسنی، صلاح‌الدین (۱۳۹۳)، «اخوان المسلمین: بقا یا امحا؟ مسئله این است»، روزنامه شرق، ۱۸ اردیبهشت، شماره ۲۰۱۱: ۸.

ج. وبگاه‌های خبری

اخلاقی‌نیا، مهدی (۱۳۸۹)، «راهبردهای نوین اسلام میانه‌رو در مصر»، تارنمای باشگاه اندیشه:

<http://www.bashgah.net/fa/content/show/۴۰۹۰۴>

جنتی، علی (۱۳۹۰)، «پیشینه سیاسی و تاریخی اخوان المسلمین»، تارنمای آفتاب نیوز:

<http://aftabnews.ir/vdcdjj۰fxyt۰os۶,۲a۲y.html>

د. انگلیسی

Esposito, John L (۲۰۰۰), “Political islam and the west”, Joint force quarterly, No. ۲۴, Pp: ۴۹-۵۵.

Helfont, Samuel (۲۰۰۹) The Sunni Divide: “Understanding Politics and Terrorism in the Arab Middle East”, Foreign Policy Research Institute, Pp: ۱-۴۲.

(<https://www.fpri.org/docs/media/Helfont.SunniDivide.pdf>, Retrived, ۲۷, ۱۰, ۲۰۱۸)

Israel, Elad- Altman (۲۰۰۶), Democracy, Elections and the

۱۶۶ مطالعات تاریخی جهان اسلام سال هشتم، شماره ۱۵، بهار و تابستان ۱۳۹۹

egyptian Muslim Brotherhood, Current Trends in Islamist Ideology, New York, Hudson institute.

Kepel, Gilles (۲۰۰۲), Jihad: The Trail of Political Islam, London: I.B. Tauris.